

ایرانیان کوفه در قرن اول هجری

اثر: دکتر محمد دزفولی

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۴۳ تا ۵۸)

چکیده:

بعد از درگذشت پیامبر(ص)، کسانی که مسئولیت اداره حکومت را برعهده داشتند، با تازه مسلمانهای غیر عرب، رفتاری ناخوشایند و تبعیض آمیز داشتند. در تقسیم اموال، به آنها سهم کمتری می دادند. در مسئولیتهای حکومت آنها را شرکت نمی دادند. از جمله این غیر عربها، ایرانیان بودند که آنها را موالی می گفتند و موالی از رفتار حکومت های نژاد پرستانه عربی بسیار ناراضی بودند.

امیرالمؤمنین علی (ع) در طی حکومت کوتاه مدت خود، بسیار تلاش کردند تا اسلام را به جایگاه واقعی خویش برگردانند و رفتار اسلام حقیقی را به نمایش بگذارند.

ایشان بین ایرانی و حبشی و عرب و عجم، هیچ فرقی قائل نبودند و همه را در برابر قانون الهی یکسان می دیدند.

واژه های کلیدی: موالی، کوفه، ایرانیان، امیرالمؤمنین علی (ع).

مقدمه:

« کوفه گنبد اسلام است . روزی آید که همه مؤمنان
در آن منزل گزینند یا هوای آن در سر داشته باشند »

سلمان فارسی

« فتوح البلدان . بلاذری . ص ۴۹ »

تاریخچه پیدایش و تأسیس شهر کوفه :

بنا به نوشته بلاذری در فتوح البلدان (ص ۳۶) ، شهر کوفه در سال ۱۷ هجری
قمری به دست « سعد بن ابی وقاص » تأسیس شد . بلاذری بنا به سنت تاریخ
نویسی آن زمان - که به صورت نقل قول روایات گوناگون با درج سند آنهاست -
واقعه مذکور را مفصلاً شرح می دهد که خلاصه آن مقدار که مورد نیاز ماست ، چنین
است :

آن هنگام که سعد از نبرد قادسیه ، فاتحانه فارغ آمده بود ، روی به مدائن آورد و با
اهل رومیّه و بَهرسیر مصالحه کرد . سپس همه مدائن بگشود ... و سپاه خویش را در
آن جای داد . عمر بدو نامه نوشت که سپاه را از آنجای به جای دیگر بر . و فرمان داد
که برای مسلمانان دار هجرتی و محلّ اقامتی برگزینند . سعد ابتدا شهر انبار را
انتخاب کرد ولی به دلیل وجود پشه و مگس که به جان سپاهیان افتاده بود به عمر
نامه نوشت و کسب تکلیف کرد . عمر در پاسخ نوشت :

« تازیان چون اشترانند آنچه را که شایسته اشتران است ، ایشان را نیز شاید . پس
جایگاهی خوش از برای ایشان برگزین و چنان کن که میان من و ایشان دریایی
نیفتد . »

پس سعد به راهنمایی عبدالمسیح بن بُقَیْلَة ، سرزمین کوفه را برگزید ؛ سرزمینی
که سطحش از سطح صحرا پست تر ، لیکن از مسیل ها بلندتر بود .
سعد شهر کوفه را به گونه ای ساخت که مسجد در مرکز شهر قرار داشت و از هر

طرف به اندازه یک تیر پرتاب، حدّ معین کرد. آنگاه بنا به قرعه، بخش شرقی کوفه را در اختیار یمنیان قرار داد و بخش غربی را به نزاریان داد و بدین ترتیب شهری و به عبارتی پادگانی به وجود آمد که بیشتر مردم آنرا یمنیان تشکیل می دادند. تعداد یمنیانی که همراه سعد بودند، ۱۲ هزار نفر و تعداد نزاریان، ۸ هزار نفر بود که بر این عده باید تعداد ۴ هزار ایرانی را هم افزود؛ ایرانیانی که به دلیل پیوندشان با قبائل عرب کوفه که عمدهٔ یمنی بودند، «مّوالی» نامیده شدند. بلاذری دربارهٔ این ۴ هزار تن، توضیحی دارد که حائز اهمیت است. او می نویسد:

مدائنی مرا گفت: ... چهار هزار مرد... با رستم به جنگ قادسیه شدند، چون رستم کشته شد و مجوسان روی به هزیمت نهادند، این سپاهیان کناره گرفتند و گفتند: «ما چون دیگر مجوسان نه ایم. ما را پناهگاهی نیست و اینان ارج ما نشناسند، رأی صواب این است که به آیین تازیان درآییم و بدیشان عزیز گردیم.» ... پس همه اسلام آوردند. و در جنگ مدائن و جلولاء با سعد یاری کردند و چون باز آمدند، با مسلمانان در کوفه مسکن گزیدند.

کوفه از همان ابتدا دارای اهمیت نظامی - سیاسی ویژه‌ای بود؛ زیرا که دروازهٔ ایران محسوب می شد و حکومت بر آن به منزلهٔ حکومت بر ایران بود. هر سپاهی که عازم ایران می شد ابتدا در این شهر گرد می آمد و یا وقتی از ایران برمی گشت، با غنائم و اسرا در این شهر فرود می آمد.

نظیر موقعیت کوفه را شهرهای دیگری همچون: اسکندریه نسبت به افریقا، بصره نسبت به خلیج فارس، و دمشق نسبت به شام داشتند، و تمامی اینها در واقع پادگانهای اصلی بسیج نیروهای مسلمین، در آن زمان بودند. در این میان البته

اهمیت کوفه بیشتر بود. چنانکه خلیفه دوم آن را سید الأمصار و جمجمة العرب می خواند (مختصرالبلدان ص ۱۶۴). همانطور که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، آن را کنز الایمان و جمجمة الاسلام و قبة الاسلام خطاب می کرد (مختصرالبلدان ص ۱۶۳ و ۱۶۶ / تاریخ الکوفه، ص ۱۰۶-۱۰۷).

این تعبیرات همگی نشانه اهمیت شهر کوفه در نخستین دهه های قرن اول هجری است.

نحوه برخورد خلفاء و امویان با موالی

آن چهار هزار ایرانی که به سپاهیان عرب پیوسته بودند، بعدها با همه تحقیری که از ناحیه اموی ها بر آنها روا می شد، آیین اسلام را پذیرفتند. عربها که قبل از اسلام هیچ بهره ای از مدنیت نداشتند و حتی صاحب یک حکومت مستقل نیز نبودند، روحیه برتری طلبی بر عجمان را در خود داشتند. اکنون که بر ایرانیان مسلط شده بودند، روحیه عربی گری خود را در امر حکومت دخالت می دادند و به این ترتیب تحقیر بیشتری نسبت به ایرانیان روا می داشتند.

موالی در عراق به عنوان شهروند درجه دوم، شناخته می شدند. به همین دلیل از همان آغاز، کارهای پر مشقت، همچون «إقامة السوق و عمارة الطريق» یعنی چرخاندن و به پای داشتن بازار و راهسازی به آنها واگذار می شد. این تحقیر مدتی پیش از امویان نیز وجود داشت و اینگونه نبود که در زمان بنی امیه این مسأله مطرح شود.

راه ندادن عجمان به مدینه الرسول - که در ظاهر به دلیل عدم آمیختگی آنها با عربها و نفوذ ایرانیان در مرکز اسلام صورت می گرفت - در زمان خلیفه دوم مرسوم بود. (المصنف، ج ۵، ص ۴۷۴، ج ۶، ص ۵۱-۵۴) این می توانست نوعی حقارت برای جنس عجم به حساب آید. خلیفه وقتی می دید که مردم در داشتن بردگان عجم دستشان

باز است، سزاوار نمی‌دید که با وجود آنها، بردهٔ عرب وجود داشته باشد.

(الکامل، ج ۲، ص ۳۸۲، مقصود از بردگان عرب، اسرابی بودند که در جنگهای با مرتدان، به دست عربهای مسلمان اسیر شده بودند. محتمل است که آزاد کردن آنها از سوی عمر، نه به دلیل جهتی که ذکر شده بلکه از آنروی باشد که او اساساً اعتقاد به کفر کسانی که به ارتداد محکوم شده بودند نداشت.)

حتی او از به کارگیری عجمان در ادارهٔ امور، نگران بود. (حیة الصحابة، ج ۲، ص ۱۰۵، المصنف، ج ۱۱، ص ۴۳۹) کشته شدن خلیفه توسط یک ایرانی، آن هم در حالی که دربارهٔ مشککش از وی استمداد کرده بود و پاسخ منفی شنیده بود، می‌تواند شاهدی بر این قبیل برخوردها با ایرانیان باشد.

ابن جریر روایت کرده است که وقتی خلیفه در طواف مشاهده کرد که دو نفر به زبان فارسی با هم تکلم می‌کنند، بدانها گفت که به عربی سخن بگویند. سپس به آنها گفت: کسی که زبان فارسی یاد گیرد، مرّوت او از میان خواهد رفت. (افتناء صراط المستقیم، ص ۲۰۵، تاریخ جرجان، ص ۴۸۶). همچنین نقل شده است که بنا به سنتی که خلیفهٔ دوم نهاده بود، عربان اجازه داشتند تا از میان عجمان زن بگیرند، اما بدانها زن نمی‌دادند (الایضاح، ص ۱۵۳). این مشابه تبعیضی بود که قبلاً ایرانیان در حق عربها رومی داشتند (مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۶ = علی أن ینکحوا النسوان منهم ولا ینکحوا فی الفارسیا).

این نوع تبعیضها و برتری دادن عرب بر موالی، توسط عمّال عمر، همچون ابوموسی اشعری، نیز اعمال می‌گردید (حیة الصحابة، ج ۲، ص ۴۴۷). بعدها در عهد عثمان، این مسائل بیشتر تقویت گردید. از این رو در دل موالی عقدهٔ خاصی نسبت به وضع موجود به وجود آمد و آنها را از شیوهٔ ادارهٔ حکومت ناراضی کرد.

در دورهٔ امویان مسائل نژادی تشدید شد (الزندقة و الشعریة، ص ۴۰). حکومت آنان، حکومتی عربی و متکی بر نژاد عرب بود (البیان و التبین، ج ۳، ص ۳۶۷). لذا در تبعیض بین عرب و عجم، سنگ تمام گذاشتند. در دورهٔ آنان، موالی از حقوقی که اعراب از آن

برخوردار بودند، محروم ماندند (مقایسه کنید با: دوزی، نظرات فی تاریخ الاسلام، ص ۴۰۸). این در حالی بود که موالی با تلاش پیگیر خود از ربع چهارم قرن اول، توانستند موقعیت ویژه‌ای در مناطق عربی برای خود کسب کنند و از لحاظ علمی و فقهی، رتبه اول را به دست آورند (شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۰۲). در برخی از منابع نسبت به موضع موالی در دوره اموی، اظهار تردید شده است. به عقیده لیشی، عربها در دوره اموی بر این باور بودند که ایمان موالی نسبت به اسلام، ایمانی حقیقی نیست و به همین دلیل اسلام آنها را مساوی با اسلام عرب نمی‌دیدند. وی می‌افزاید: حجاج از جمله این عربها بوده است. به عقیده او، قرار دادن جزیه بر کسانی که حتی اسلام آورده بودند، بدین دلیل بوده است (الزندقة و الشعریة، ص ۵۰).

امویان که در عراق مواجه با اسلام آوردن ایرانیان بودند، آن را برای فرار از جزیه تلقی کرده، و به همین جهت از ایرانیان مسلمان شده نیز جزیه می‌گرفتند. امویان با این کار اصل تبعیض را در برخورد با ایرانیان، حاکم گردانیدند (الزندقة و الشعریة، ص ۳۰). معاویه به زیاد دستور داده بود تا در عراق نسبت به موالی بر اساس سنت خلیفه دوم عمل کند، چرا که با این سیاست، آنها خوار و ذلیل خواهند شد. به موجب این سنت عربها می‌توانستند از موالی زن بگیرند، اما حق نداشتند به آنها زن بدهند. جالب‌تر آنکه در شعری، ازدواج زن عرب با مردی عجمی، تشبیه به مجامعت زن عرب با یک قاطر شده است (القول فی الغال، ص ۸۷).

نیز گفته شده در زمان امویان وقتی عربی با باری از بازار بیرون می‌آمد و یکی از موالی را در آن اطراف می‌دید، بار را به وی می‌داد تا برای او حمل کند؛ او نیز مخالفتی نمی‌کرد. (ضحی الاسلام، ج ۱، ص ۲۵، شعریه، همایی، ص ۲۳) از دیدگاه عربها، موالی برای کارهایی از قبیل روبیدن راهها و نیز دوختن کفش و بافتن لباس آنها آفریده شده بودند (ابن عبد ربه، عقد الفرید، ج ۳، ص ۴۱۴ = یکسحون طرفنا و یخرزون خفافنا و یحوکون ثیابنا).

نیز در زمان امویان، فرزندان از خلفا که مادران آنان عجم بودند، استحقاق خلافت نداشتند (عبدالفرید، ج ۳، ص ۱۳۰-۱۳۱، البته در اواخر دوره اموی گویا این امر قدری نادیده گرفته شد؛ زیرا مادر مروان بن محمد معروف به مروان حمار، عجمی بوده است).

وقتی بشار بن أرطاة در سال ۴۰ هجری از ناحیه معاویه به یمن رفت، در میان جنگهایی که با طرفداران علی «ع» داشت، صد نفر از ابناء فارس را - که بچه‌های عبید الله بن عباس در خانه زنی از آنها، مخفی شده بود - کشت (عبدالفرید، ج ۲، ص ۲۳۳). حجاج سرسخت‌ترین حاکم اموی در عراق گفته بود که هیچ عجمی نباید در کوفه امام جماعت باشد (الغدیر، ج ۱۱، ص ۲۲). او همچنین دستور داده بود که موالی حق ندارند به سِمَت قضاوت منصوب شوند (ضحی‌الاسلام، ج ۱، ص ۲۴).

عربها حتی احادیثی در مذمت عجمان ساختند. مثلاً گفتند که پیامبر اکرم فرموده است: «أبغض الکلام إلى الله الفارسیة و کلام الشیطان» یعنی: ناخوشایندترین سخن نزد خداوند، زبان فارسی و سخن شیطان است (المجروحین، ج ۲، ص ۱۲۹). و نیز چنین ساختند که: «إذا غضب الله تعالی أنزل الوحی بالفارسیة و إذا رضی أنزله بالعربیة» یعنی وقتی خداوند خشمگین است، وحی را به زبان فارسی می‌فرستد و وقتی خشنود است، آنرا به زبان عربی نازل می‌کند (المنار المنیف فی الصحیح والضعیف، ص ۵۹). آنها نمونه‌هایی بود از تبعیضاتی که از آغاز در حق موالی صورت می‌گرفت و این تحقیرها نه تنها در حق ایرانیان، بلکه نسبت به تمام عجمان صورت می‌پذیرفت. با این حال موالی به اسلام ایمان آوردند. اما از سوی دیگر با اینکه آنان در جنگها و فتوحات مشارکت می‌کردند، به هنگام تقسیم غنائم، سهم کمتری نسبت به اعراب می‌گرفتند. و ناگوارتر آنکه از آنچه به نام «عطاء» از بیت المال به مردم داده می‌شد به موالی سهمی داده نمی‌شد.

این تحقیرها متأسفانه همچنان ادامه داشت و طبیعی بود که آنان هم در مقابل این همه تبعیض و تحقیر ساکت نمی‌نشستند و به هر صورت و در هر موقعیت

مناسبی سعی می‌کردند عکس العمل نشان دهند و بر ضد امویان فعالیت کنند. تعدادی از موالی در زمان معاویه بر والی وی بر کوفه، مغیره بن شعبه، خروج کردند. آنها تحت فرماندهی شخصی به نام ابوعلی بودند. آنها با وجودی که مسلمان شده بودند، اما در مقابل معاویه تسلیم نشده و می‌گفتند که هرگز مشرک نخواهند شد. و مدتی طول نکشید که در منطقه «بادوریا» در یک درگیری، همگی کشته شدند (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۱).

خلافت امیرالمؤمنین علی (ع) و تغییر

مقر خلافت از مدینه به کوفه و دلائل آن:

پس از وفات پیامبر اکرم، همان قریش که در مکه دشمنان سرسخت اسلام بودند، در مدینه وارث پیامبر و شریعت او شدند و در سقیفه گفتند: «چه کسی با ما در سلطنت محمد منازعه می‌کند؟ در حالی که ما از قریشیم و پیامبر هم از قریش بود» (طبری ۲، ص ۴۵۶).

قریش با به دست گرفتن حکومت و تصاحب غنائم جنگی، مال و ثروت فراوانی گرد آورده، زمینهای مدینه را بین خود تقسیم کردند و برای آبادی آن انصار را که از یاران صدیق پیامبر بودند به کارگری خود گماشتند. چنانکه در مکه از نشر رسالت پیامبر مانع می‌شدند، بعد از او از نشر سنت - حدیث و سیره - آن حضرت جلوگیری کردند (تذکره الحفاظ ذمبی ۱ / ۳۰۲، طبقات ابن سعد ۵ / ۱۴۰، کنز العمال ۵ / ۲۳۹ و ...) و قرآن را از شرح و تفسیر پیامبر جدا ساختند (صحیح بخاری، باب کتابه العلم من کتاب العلم ۱ / ۲۲، تذکره الحفاظ ۱ / ۳۰۲) و احکامی را تغییر دادند (مرحوم شرف الدین: اجتهاد در مقابل نص / و نیز علامه عسکری: معالم المدرسنین، ج ۲، ص ۷۸-۲۸۰ چاپ دوم) جامعه اسلامی را طبقاتی کردند و خاندان خود را روی کار آوردند و مخالفین خود، انصار را سرکوب کردند (علامه عسکری: نقش ائمه در احیاء دین، ج ۱۴، ص ۷۵-۷۷)

پس از قتل عثمان، مسلمانها با آزادی کامل با علی بن ابی طالب بیعت کردند. و این بیعت بعد از پیامبر، تنها بیعتی بود که در اسلام بدون اجبار و اکراه انجام گرفته بود. و آنگاه که حضرت علی «ع» روی کار آمد و خواست بین مردم به عدالت رفتار کند و افراد لایقی از انصار را والی ولایات قرار دهد، همان قریش علیه او شورش کردند و به رهبری عایشه و طلحه و زبیر، جنگ جمل را بر پا نمودند (برای تفصیل مطلب، نک به: نقش عایشه در تاریخ اسلام - علامه عسکری - ج ۱ / ۲۰۵-۲۷۲ و ج ۲ / ۲۱-۲۳۱) بنا بر این آن حضرت در مدینه که پایتخت خلفاء و مرکز حکومت قریش شده بود. نمی توانست اصلاحات خود را انجام دهد و در نتیجه مرکز حکومت خود را به کوفه منتقل ساخت. چون در کوفه بیشتر اعراب از قبایل غیر قریش بودند و بقیه ایرانیهای تازه مسلمان شده بودند که آمادگی پذیرش اسلام راستین را بیشتر داشتند. همانگونه که در ابتدای مقاله اشاره کردیم عرب ساکن کوفه را عمده یمنی ها تشکیل می دادند. سابقه آشنایی آنها با علی بن ابی طالب «ع» به زمان رسول خدا باز می گشت. هنگامی که آن حضرت، خالد بن ولید را به یمن فرستاد تا مدتها کسی اسلام را نپذیرفت. پس از آن، علی بن ابی طالب «ع» را فرستاد. یمنی ها و از جمله همدانی ها، اسلام را پذیرفتند (الصلة بین النشیح و النصوف، ص ۲۵۲) تشیع بعدها نیز در یمن باقی ماند. زمانی که بُسر بن أرطاة از جانب معاویه به یمن رفت، بسیاری از دوستان علی بن ابی طالب «ع» را به شهادت رساند. ابن عباس نیز در مکه به حسین بن علی «ع» - که قصد خروج از مکه را داشت - عرض کرد که یمنیان، شیعیان پدرت هستند، تو به آنجا برو. (انساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۶۱) و بعدها در عراق و کوفه بدو پیوستند. علی بن ابی طالب «ع» همیشه از آنان به عنوان یاوران خود یاد می کرد (مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۷۹).

این شیعیان منحصر در قبیله همدان نبودند؛ بلکه قبایل دیگر یمنی نیز همچون بنی مذحج، بنی ربیع، بنی خزاعه، بنی ازد، بنی طیء، بنی ثقیف، بنی مراد جزء

شیعیان آن حضرت به شمار آمده‌اند (مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۱۳۰-۱۴۰ / نفی، ص ۳۶۷).
قبیله مذحج و شاخه فرعی آن نخع که مالک اشتر یکی از رؤسای برجسته آن بود، در شمار شیعیان علی «ع» بودند.

با توجه به تشیع قبایل یمنی که در کوفه می‌زیستند، ناگفته پیداست ایرانیانی هم که موالی ایشان بودند، گرایش شیعی پیدا نمایند. خاصه که از ابتدا نیز جستجوگر قومی بودند که به پیامبر از همه نزدیکترند (فتح البلدان، ترجمه آذرتاش آذرنوش، ص ۱۲۹) این ایرانیان که درصد عظیمی از جمعیت کوفه را تشکیل می‌دادند در سالهایی که جنگ صفین بر پا بود، شماری از ایشان جزو حامیان علی «ع» بودند (طبری، ج ۱، ص ۳۱۲۵ و ۳۱۸۱؛ أنساب الأشراف، بخش بنی العباس، ص ۱۵۰).

در نتیجه امیرالمؤمنین با آمدن از مدینه به کوفه، همان کاری را کرد که پیامبر اکرم (ص) به هنگام هجرتش از مکه به مدینه انجام داد. یعنی چون از هدایت و یاری قریش ناامید شد و در مقابل، آغوش باز اهل مدینه و ایمان صادقانه ایشان را دید به مدینه آمد و نشر و گسترش اسلام را به وسیله ایشان ادامه گر شد. امیر المؤمنین نیز با وجود قریش در مدینه، رو به سوی کوفه آورد تا با کمک ایرانیان و قبایل عرب دوستدار خویش، به نشر اسلام همت گمارد.

نحوه برخورد امیرالمؤمنین با موالیان

و دیگر اقدامات آن حضرت در کوفه:

اسلام همه بشر را در برابر خدا و قانون اسلام یکسان می‌داند و برتری را فقط به اهل تقوا می‌دهد. در قرآن کریم می‌خوانیم:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَّ

قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ، إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»

«حجرات ۱۳»

لذا پیامبر اکرم بین عرب و غیر عرب فرقی نمی گذاشت؛ بیت المال را به تساوی بین همه مسلمانها تقسیم می کرد.

اما خلفای سه گانه بر خلاف این سنت پیامبر عمل نمودند. مثلاً خلیفه اول، بزرگان انصار را در فتوحات به سرکردگی لشکر بگماشت تا آنجا که صدای انصار به اعتراض بلند شد، و او به اجبار تنها ثابت بن قیس از انصار را به سرکردگی لشکر تعیین کرد (تاریخ بصری ۲ / ۲۹، غارات ثقی ۳۲). ولی غیر از این مورد امارت لشکرها و ولایت شهرها را تنها به قریش داده بود.

خلیفه دوم هم همین روش را در پیش گرفت تا آنجا که شش نفر اعضای شورای تعیین خلیفه بعد از خودش را همگی از قریش قرار داد؛ در حالی که در میان انصار، کسانی بهتر از طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف، زیاد بودند. علاوه بر این، خلیفه دوم، قریش را بر عرب، و عرب را بر عجم ترجیح داد. به طوری که غیر قریش از قریش، و غیر عرب از عرب حق نداشت دختر بگیرد. او جامعه را به صورت طبقاتی درآورد. در تقسیم اموال به کسانی که در « بدر » شرکت کرده بودند، ۵ هزار درهم، و در « احد » ۴ هزار درهم، و در « خندق » ۳ هزار درهم، تا ۲۰۰ درهم، و به زنان پیامبر ۱۰ هزار درهم، و به عایشه استثنائاً ۱۲ هزار درهم مقرر کرد.

خلیفه سوم هم همین روش را در پیش گرفت. خصوصاً فامیل خود از بنی امیه را بر سایر قریش مقدم داشت. در نتیجه در زمان این سه خلیفه، حکومت قریشی شد و ثروتهای فراوان در دست قریش قرار گرفت و جامعه اسلامی آنروز به صورت طبقاتی درآمد و کسانی که از افریقا و ایران و روم، اسلام می آوردند، اسلام را یک نظام طبقاتی می دیدند.

پس از قتل عثمان و بیعت مردم با علی بن ابی طالب «ع»، ایشان به اسلام یعنی سنت پیامبر عمل نمود. و بین مهاجر و انصار، عرب و عجم، قریشی و غیر قریشی فرقی نگذاشت. لذا بلافاصله پس از به پایان رسیدن بیعت با او، دستور فرمود تا

بیت المال را بین مسلمین حاضر، به تساوی تقسیم کنند و به هر کس ۳ دینار بدهند. خودش نیز ۳ دینار برداشت و به آزاد کرده‌اش، قنبر نیز ۳ دینار داد. علی بن ابی طالب «ع» بر خلاف خلفای قبلی، انصار را به حکومت شهرها و امارت لشکرها گماشت. مثلاً قیس بن سعد بن عباده را والی مصر، و سهل بن حنیف را والی بصره، و عثمان بن حنیف را والی مدینه تعیین کرد. و از غیر قریش، مالک اشتر را والی مصر قرار داد. البته از قریش و به ویژه بنی هاشم نیز استفاده کرد.

در کوفه نیز آن حضرت اموال بیت‌المال را به نسبت مساوی تقسیم می‌کرد و به موالی به همان اندازه می‌داد که به سایر عربها می‌داد. دلیل او نیز این بود که در کتاب خدا، فرزندان اسماعیل (عربها) بر فرزندان اسحاق (غیر عربها و ایرانی‌ها) برتری داده نشده‌اند (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۳). آن حضرت بارها فرمود که حضرت آدم، نه غلامی به دنیا آورد و نه کنیزی، بندگان خدا آزادند... اگر مالی نزد من است در تقسیم آن میان سیاه و سفید فرقی نخواهم گذاشت (أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۴۱ / غارات نفی، ج ۱، ص ۷۰).

البته برخی به حضرت اعتراض کردند تا آن حد که بعدها ابن عباس گفت: یکی از دلایل شکست علی بن ابی طالب «ع» این بود که امتیازات عربی را نادیده گرفت (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۳) حتی گروهی از اصحاب آن حضرت نزد ایشان آمده، اظهار کردند که:

يا أمير المؤمنين! أعطِ هذه الأموال وفضل هؤلاء الأشراف من العرب وقریش علی الموالی و العجم = ای امیر مؤمنان از این اموال به اشراف عرب و قریش بیش از موالی و عجم بده.

(غارات، ج ۱، ص ۷۵)

اما امام حاضر به قبول توصیه ایشان نشد. ظلمی که در جامعه آنروز نسبت به موالی صورت می‌گرفت، سبب گردید تا آنها نزد علی بن ابی طالب «ع» شکایت

کنند. امام به آنها فرمود:

يا مَعْشَرَ الْمَوَالِي! إِنَّ هَؤُلَاءِ صَبَرُوا بِمَنْزِلَةِ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى، يَتَزَوَّجُونَ إِلَيْكُمْ وَلا يَزَوِّجُونَكُمْ وَلا يُعْطُونَكُمْ مِثْلَ مَا يَأْخُذُونَ، فَاتَّجِرُوا بَارَكَ اللهُ لَكُمْ. فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ (ص) يَقُولُ: الرِّزْقُ عَشْرَةُ أَجْزَاءٍ، تِسْعَةٌ أَجْزَاءٍ فِي التِّجَارَةِ وَوَاحِدَةٌ فِي غَيْرِهَا.

ای گروه موالی! اینها شما را به منزله یهود و نصاری قرار داده‌اند؛ از شما دختر نمی‌گیرند؛ ولی به شما دختر نمی‌دهند. به همان اندازه که از شما می‌گیرند به شما نمی‌دهند. بروید تجارت پیشه کنید که خداوند در آن برای شما برکت قرار دهد. چرا که من از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: رزق و روزی، ده بخش است که نه جزء آن در تجارت نهاده شده و یک جزء دیگر در سایر کارها. (بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۶۰).

علي بن أبي طالب «ع» به حدی به موالی میدان داد که مورد اعتراض عربهایی همچون أشعث بن قیس قرار گرفت. او که رئیس قبیله بزرگ یمنی بود، روزی دید که اطراف حضرت، موالی نشسته‌اند. با ناراحتی خدمت حضرت آمد و گفت: ای امیر مؤمنان این سرخ پوستها بین ما و تو فاصله شده‌اند. حضرت غضب کرد و فرمود: چه کسی مرا بر این آدمهای چاق و کلفت یاری می‌دهد؟ (غارات ثقفی، ص ۳۴۱ = مَن يُعَدُّنِي مِنَ هَؤُلَاءِ الصَّابِرَةِ).

(سرخ پوست یابه اصطلاح عربها «حمراء»، به ایرانیان که رنگ چهره‌شان سرخ و سفید بود گفته می‌شد)

مغیره بن شعبه می‌گفت:

كَانَ عَلِيٌّ «ع» أَمِيلًا إِلَى الْمَوَالِي وَالْأَطْفَالِ بِهِمْ، وَكَانَ عُمَرُ أَشَدَّ تَبَاعُذًا مِنْهُمْ. عَلِيٌّ «ع» نَسَبَتْ بِهِ مَوَالِي خَيْلِي تَمَائِيلَ وَمَهْرَبَانِي بِيَشْتَرِي دَاثًا، أَمَّا عُمَرُ شَدِيدًا مِنْهَا دَوْرِي مِي گزید (غارات ثقفی، ص ۵۰۱ / ط نهران)

روزی هنگام تقسیم بیت المال، دوزن خدمت حضرت آمدند؛ یکی عرب بود و دیگری از غیر عرب. حضرت به هر یک ۲۵ درهم و یک کُر طعام داد. زن عرب

گفت: من عرب هستم و این زن عجم است. علی بن ابی طالب «ع» فرمود: من برای فرزندان اسماعیل در این اموال برتری نسبت به فرزندان اسحاق نمی بینم (غارات نفی، ص ۴۶)

عدالت خواهی حضرت علاوه بر جامعه اسلامی برای اهل کتاب هم بود. یک روز پیرمرد کوری در حالی که از مردم سؤال می کرد گذشت. حضرت فرمود: این کیست؟ گفتند: مردی نصرانی است. حضرت فرمود: استعملتموه حتی إذا کبر و عجز منعموه، أنفقوا علیه من بیت المال = تا وقتی قدرت و نیرو داشت از او کار کشیدید و چون ناتوان شد رهایش کردید؟ مخرج او را از بیت المال پردازید (وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۹).

بدین ترتیب آن حضرت نظام طبقاتی را شکست و امتیازات باطل قریش را از میان برداشت و عدالت اجتماعی را ایجاد نمود. اگر آن حضرت این خدمت را انجام نمی داد، مردم خیال می کردند اسلام، حکومت قریشی است. این نحوه رفتار حضرت موجب شد که موالیان نیز با اسلام حقیقی آشنا شوند و زمینه گرایش های خاص شیعی را در میان ایشان فراهم آورد.

سید امیر علی تصریح می کند که علی بن ابی طالب «ع» در بسیاری از اوقات، سهم خود از بیت المال را جهت آزادی اسرای ایرانی قرار می داد و در مشورتهایی که خلیفه با او می کرده، مرتب بر تخفیف فشار بر رعیت فارس اصرار داشته است. فلوتن نیز نوشته است: علت گرایش خراسانیان و ایرانیان به علویان، این بود که آنها عدل واقعی را جز در حکومت علی بن ابی طالب «ع» مشاهده نکردند (السیادة العربیة و الشیعة و الإسرائیلیات، به نقل از الحیة السیاسیة لامام الرضا (ع) - ص ۱۷۳).

تعلیم و تربیت موالی

گذشته از ایجاد مساوات میان موالی و عرب، و گسترش عدالت اسلامی، علی

بن ابي طالب «ع» به تعليم و تربيت افراد جامعه ، خاصه موالیان، عنایتی خاص داشت. مثلاً آداب و رسوم جاهلی را که از قبل از اسلام هنوز در میان ایشان برقرار بود، می شکست و ایشان را به غلط بودن آنها واقف می کرد. چنانکه وقتی «مدائن» را به سوی «انبار» ترک می گفت، مردم انبار از حرکت ایشان با خبر شدند، پس به استقبال آن حضرت شتافتند. آنها وقتی با علي بن ابي طالب «ع» روبرو شدند از اسبهای خود فرود آمدند و در مقابل ایشان به جست و خیز و خضوع و تذلل پرداختند. امام فرمودند: این چه کاری است که انجام می دهید و این چهارپایان را برای چه آورده اید؟ گفتند: این روش ما در تعظیم بزرگان (از عهد شاهان ایران) بوده است و این چهارپایان هدیه ای است از ما به شما، و ما برای شما و دیگر سپاهیان غذا و برای مرکبها و چهارپایان علف آماده کرده ایم. امام فرمود: آنچه را که خوی خود در تعظیم بزرگان می انگارید به خدا سوگند، آن عمل به نفع آنان نیست و شما با این کار، تنها خود را به زحمت و مشقت می افکنید. دیگر به این کار باز نگردید. چهارپایانی را که همراه خود آورده اید اگر راضی باشید، از شما می پذیرم؛ مشروط بر آنکه از خراج و مالیات حساب شود. غذایی که برای ما فراهم کرده اید به یک شرط می پذیریم و آن اینکه بهای آن را بپردازیم.

مردم انبار گفتند: شما بپذیرید ما قیمت می کنیم و آنگاه بهای آن را می گیریم. امام فرمود: در این صورت کمتر از قیمت واقعی، قیمت گذاری می کنید. مردم انبار گفتند: اما ما! ما در میان مردم عرب دوستان و آشنایانی داریم. آیا ما را از هدیه کردن به آنان، و آنان را از پذیرفتن هدیه ما باز می دارید؟

حضرت فرمود: همه اعراب دوستان شما هستند، ولی هر کس شایسته نیست که هدایای سنگین شما را بپذیرد و اگر کسی بر شما خشم گرفت، ما را آگاه سازید. مردم انبار گفتند: اما ما! هدیه ما را بپذیر. ما دوست داریم که هدیه ما را بپذیری. امام فرمود: وای بر شما، ما از شما بی نیازتریم.

این جمله را گفت و راه خود را در پیش گرفت و عدل الهی را برای کسانی که سالیان درازی در زیر ستم شاهان عجم بودند و پیوسته دسترنج آنان پیشکش فرمانروایان بود، به آنان یادآور شد (واقعه صفین، ص ۱۴۴، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۰۳).

نتیجه:

آنچه که باعث جذب قلوب مردم دنیا به اسلام می شود، یکسان نگری حاکم اسلامی به تمام مسلمانان است از هر نژاد و قبیله ای که باشند. در اسلام برتری افراد نسبت به یکدیگر فقط براساس تقواست. خلفای بعد از پیامبر اکرم (ص) این مسأله را رعایت نکردند اما امیرالمؤمنین علی (ع) با رعایت این قانون الهی، اسلام واقعی را به مردم نشان دادند.

منابع:

- ۱- علامه مجلسی، بحار الأنوار.
- ۲- علامه امینی، الغدير.
- ۳- علامه عسکری، نقش ائمه در احیاء دین.
- ۴- علامه عسکری، مقدمة مرآة العقول.
- ۵- علامه عسکری، نقش عایشه در تاریخ اسلام.
- ۶- علامه سید محمد صادق، بحر العلوم، تاریخ الکوفة.
- ۷- استاد جعفر سبحانی، فروغ ولایت.
- ۸- حجة الاسلام رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران.
- ۹- ابن عیث ربّه، عقد الفرید.
- ۱۰- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه.
- ۱۱- بلاذری، فتوح البلدان (ترجمه آذرنوش).